

□ پیوند «ذکر» و «ذاکر» و «مذکور»

□ احمد اسلامی



حدیثی آورده اند از «شیخ عطای سلمی» یکی از اولاد اهل حال و معرفت. وی در آغاز کار جهت معیشت زندگی به کار نساجی و پارچه بافی مشغول بود. هنگامی که از بافتن پارچه و زینتی که در آن همت بسیار صرف کرده بود، فارغ شد بر این باور بود که این پارچه با آن همه همت و دقت که در صنعتش به کار برده عالیترین کاروی بوده و از نقص و عیب میراست. پارچه را جهت فروش به بازار بزازان برد. یکی از بزازان از قیمت کلان پارچه خرده گرفت و آنرا کالائی خرد دانست. و اشکالات و نقایصی چند بر آن پارچه گرفت که در ظاهر به چشم نمی آمد. «عطای سلمی» منقلب شد و سخت به گریستن پرداخت. بزاز عوام او را گفت بد کردم گریه مکن با هر قیمتی که رضا داری این پارچه را می خرم. «شیخ» گفت گریه من در

این مقال نیست بل به این اندیشه‌ام که در حالی که سعی بسیار در ساختن این پارچه نمودم و بر این ایمان بودم که بی نقص‌ترین کالا است، باز در نظر تو بر از عیوب و کاستی‌هاست، در حالی که من به آن عالم نبودم. و اسفا، در این غم که آنچه عمل کرده‌ام و انگاشته‌ام که بی عیب و صحیح بوده است، مباد به روز قیامت در درگاه احدیت دارای هزاران نقص باشد.

داستان، «عطای سلمی» به غیر از اینکه نمونه‌ای از ظرایف و لطایف عرفانی است، پرده از داستان دیگری بر می‌کشد و آن اخلاص و نیت پاک در عین عمل است و حضور پیوسته «قلب» با «قول» و «عمل»، اوج بیان این است که در یگانگی «سلوک حقیقی» تنها حضور و اتصال بی‌پیرایه عابد و معبود و عاشق و معشوق مطرح است.

این «حضور» و «اتصال» پرده و حجاب را از حقایق معنوی می‌برد و وفق گسترده‌ای به عظمت معنویت، فرا راه عارف می‌گسترده، چنانچه در آن تمامی حقایق نادیدنی را به چشم می‌بیند و ابواب اشراق و کشف و شهود مفتوح می‌شود. سر این حضور «تنگ»، و عاشقانه در «ذکر» است. به این حجت که: اذا كان الغالب ذكرى على عبدى عشقنى و عشقته. یعنی که پیوند «ذکر» و «ذاکر» و «مذکور». آنچه در زیر می‌آید گونه‌ای از این گونه مکاشفات عرفانی است، که مریدی با مراد خود در میان می‌گذارد و طلب تعبیر و تفسیر می‌نماید. «عبدالرحمن اسفراینی» عارف والا مقام و پیر سالکان گوشه‌ای از مشاهدات عرفانی یکی از اصحاب خود را تفسیر میکند.

آورده اند که این ضعیف، چون از خدمت مفارقت کرد، به ذکر مشغول می‌بود. در بیداری در اثنای ذکر نوری مثل نور آفتاب دیدیم. دیگر، وقتی در سماع صحیح آه از این ضعیف بر می‌آید و زیادت می‌شود تا این غایت هیچ نقصان نمی‌پذیرد. دیگر اینکه گاه به گاه به خواب می‌بینم در دایره قلب چیزها نبشته و در بیداری دیدم به نور سپید به خط خوب نبشته این شکل: «ملک».

باز در خلوت دیدم در وقت «صُحی» وجهی از نور ظاهر شد، چنانکه در آینده ظاهر میشود. اندکی دایره قلب ظاهر بود، باقی همه وجه بود بعد از آن ناپدید شده تا اندک زمانی بگذشت، در بیداری دیدم که دایره بزرگتر از قرص آفتاب مثل آفتاب با وجهی از نور ظاهر شد. آن اول خوب تر بود، اندکی با نور سرخ می‌زد و آن دوم سپید و صافی بود. در چشم آن اول اندکی بیضه چشم دیدم، باقی سیاه بود، و آن دوم همه سیاه بود. اما هر دو خوب بود. لحظه‌ای تمام می‌نگریستم، گفتم که مگر سخنی بگوید. هیچ نگفت و ناپدید شد. دیگر در خواب دیدم که دایره قلب همه لون «ذهب» است، و گاه به لون «فضه» اما لون «ذهب» در آن می‌تابد. اما به هر وقت نمی‌بود و تمام دایره نمی‌گرفت. این ساعت همه وقت می‌تابد و تمام دایره می‌گیرد و چنانکه اول سپید می‌نمود، این ساعت همین لون می‌تابد و گاه نور اخضر کمتر میشود و ذهبی روشن تر مینماید. اما بدین صفت اول نمی‌نمود. و این ساعت می‌نماید. بار دیگر دیدم که بر دایره دل «الجمعه» بود. و یک بار دیگر دیدم «العشق» هر دو به نور سرخ نوشته بود. و در خواب

«بسم الله الرحمن الرحيم» دیدم نوشته به سیاهی، یکبار دیگر دیدم به رنگ ذهب. اما اسم «الرحمن» روشن تر دیدم یک بار دیگر پاره ای دایره سیاه دیدم و بر آن پاره پاره از دایره از نور سپید. در سیاهی به سیاهی چیزی نوشته بود و از آن حرف پیش از این مفهوم نشد «بسم الله الاعظم». یکبار دیدم نوشته بود: «السلام علیک». بار دیگر دیدم که شیخ می رفت و این ضعیف از پس وی، لوحی از ذهب ظاهر شد و در آن نوشته بود: «السلام علیک ایها النبی» به خط ذهب و خطهای مختلف به حسب انوار، بعضی خوب و بعضی نه و بعضی به خط محقق و بعضی به خط ثلث و بعضی به خط کوفی و بعضی همه دایره گرفته و بعضی دوسطر و بعضی سه سطر نوشته و اکثر چنان است که هیچ فهم نمی شود. اما ذکر این ساعت آسانتر شده است و چون بیدار می شوم دل این ضعیف می جنبد و اگر به ذکر مشغول می باشم، مدد زیارت می دهد. والله اعلم.

آورده اند که نوری مثل نور آفتاب دیده ای در بیداری، گوئیامراد از نور آفتاب قرص خورشید است. اگر قرص آفتاب دیده است در خلوت خانه یا بیرون، و چندان که خواسته باشد که آن درش مقابل روی او بایستد، نه ایستاده باشد، و چندانکه چشم را سیر داده باشد اونیز. در موافقت چشم سایر بوده باشد، آن نور وضو است و اگر در مقابل ایستاده باشد، صورت قلب است که صفا یافته است و اگر ناگاه ظاهر شده است در اثنای ذکر و در پرده رفته و از آن هیبتی بر وجود ذاکر نشسته، جمال روحانیت است که ظاهر شده است. اما آنکه در اثنای سماع صیحه برآمد و پیوسته شده نیکوست. تاثیر ذکر است که به یک دفعه در ذات قلب ظاهر شده است. و آنرا سبب واردی بوده است که در اوقات سماع فرو آمده است، چون دل تحمل نکرده است، آن ضعف باقی مانده و ذکر را از کثرت مجرد گردانیده و بدو حرف قید کرده ذکر می باید گفت، تا از این دو حرف هم مجرد شود و راحت یابد. اما آنکه در بیداری دیده است بنور سپید به خط خوب نوشته اند: «ملک» آن صورت چهار اسم را شامل است، و هر اسمی دلالت کند بر صفتی، «ملک» (به فتح میم) قلب ملک خاص است. «ملک» (به فتح میم و کسر لام) پادشاه قلب حق است و پادشاه بدن قلب. «ملک» (به کسر میم) صفات ملکیت را مستعد قلب است و قلب را دو صفت خاص است. «اولشک کتب فی قلوبهم الایمان» و «مالک یوم الدین» و غیب عالم بدن قلب است، «نزل به الروح الامین علی قلبک».

اما آنکه در خلوت وجهی از نور ظاهر شده، وجه وجه روحی است، اما آنکه اندکی دایره قلب ظاهر بود، قلب مرآت وجه روح بوده است، دایره قلب از آن پیدا شده است اما آنکه ناپدید شده است، غیم هوی پیش آمده است و آنرا پوشانیده، اما آنکه دایره بزرگتر از قرص آفتاب دیده است، مرآت قلب است که وجه روح در او بظهور آمده است، اما آنکه اول خوبتر بود، به سبب آنکه اول به عین عشق مشاهده کرده است و نور سرخ آنجا نور عشق است و آنکه بیضه چشم اندکی ظاهر بود، عین سراسر است که در وجه روح تزئین داده است، و آن خلاصه روحانیت است و آنکه سیاهی بیشتر بوده است، خفی غالب بوده است بر سر. و صحو سکر از این دو معنی پدید آید، و فنارا و بقارا اصل از اینجاست.

اما آنکه دیده است که دایره قلب همه لون ذهب است، به سبب مجاهدت و کثرت ذکر که مطلوب است در نهاد نفس پدید آمده است. در حالتی که جوهر نفس صافی بوده است، بر مثال ذهب در نظر آمده است و گاه نور صوم و صلوه که انوار سپیده و صافی است بر جوهر قلب تافته بر مثال نقره صافی در نظر آمده است اما این معنی یکی است از آن اشارات و چون ذکر قوت گرفته است و بر جوهر نفس تافته و عکس در دایره قلب پدید آمده، عکس صورت چون فرج بود، ذهبی میدید و چون ملتبس شد به نور ذکر و اندکی ظلمت بشریت با آن منضم ظاهره اخضر نماید و باطن «ذهب» ی.

اما آنکه دایره تمام نمیگرفت و بر دوام نمیبود و اکنون تمام دایره میگیرد و بر دوام است، چون از غیم هوی بقیه باشد نسبت بدان قدر دایره قلب را حجاب کند و گاه باشد که بواسطه واردات ذکر آن بقیه در برده بماند، دایره تمام در نظر آید، چون اکثر اوقات دایره تمام در نظر می آید واردات ذکر است که زیادت شده است و غیم هوی را محجوب گردانیده. اما آنکه اول سپیدی مینمود و منقطع شد و باز به سپیدی نقل کرد، اشیای غیبی را نهایت و بدایت هست، در نهایت رجوع کند به بدایت اول نور سراسر است که بر اطوار دل می تافته است و در برده میرفته، چون در آخر انوار ذکر و فکر زیادت شد، نور سر را ظهور زیادت شد. اما آنکه نور اخضر گاه گاه کمتر میشود و ذهبی روشنتر، نیکوست از ظلمت بشریت بسیار کمتر شده است. اما آنکه دایره بزرگتر مینماید، چون صفا زیادت شود، دایره بزرگتر بنظر آید.

اما آنکه سپید سپید است، در سر صفا زیادت شده است، و آنکه این ساعت لون ذهبی و فضه بر دوام می تابد و لون فضه در بیاض می تابد، مرض در مزاج نفس زیادت شده است و صفا در سر، و بیاض وجه روح است. اما آنکه در بیداری می بیند، عین بصیرت است که به عین صورت متصل شده است و اینکه اهل شرع اشارت کرده اند که در قیامت حق را به چشم سر بینند، از این سر است.

اما آنکه «جمعه» در دایره قلب نقش بسته است و باری «عشق»، هر چند جمعه و عشق هر یک را از راه لفظ با دیگری تناسب نیست، لکن هر یک را به حقیقت با دیگری نسبت هست. به حکم تناسب معنی «الجمعه» و «العشق» در دایره قلب دیده است. و عشق همان هموم است و جمعه اسم علم جوامع مجامع خیر، یعنی هر تفرقه که در ظاهر اهل ایمان پدید آید جمعه آنرا مقام جمع ذاتی شود، و هر تفرقه که در بواطن اهل سلوک از هموم و مقاصد پدید آید. عشق آنرا مقام جمع شهودی شود. چنانکه جمعه در ظاهر حال مستجمع ذوات متفرقه آمد، عشق نیز در باطن احوال مستجمع هموم و مقاصد متفرقه آمد. این نسبی است از راه اسامی. اما نسبت از راه حروف، هر حرفی از او متضمن معانی مختلفی است که در ذات عشق و صفات معشوق است. عین جمعه عین عشق است و هاء جمعه هاء هدایت راه معشوق است. هیچ حرفی نیست از حروف ترکیب جمعه که بر معانی مختلف که در ذات عشق و صفات معشوق است، دلالت نکند. از آن مناسب تر محراب جامع کعبه قلب هم نقش عشق و هم اسم جمعه به نور سرخ نوشته اند.